

انتشار مباحث «کنگره اول کومه له» احساسات چه کسانی را جریحه دار میکند؟

اخیراً کتابی تحت عنوان «مباحث کنگره اول کومه له» به تعداد معدودی انتشار یافته است. یک نسخه از آن بدست دوست عزیز ایرج فرزاد رسیده است و ایشان بعد از خواندن آن، کل مضمون کتاب را بهمراه توضیحاتی از جانب خود و تحت عنوان «یک توضیح ضروری در باره انتشار علنی صورتجلسات کنگره اول کومه له» بصورت PDF در سایت هائی انتشار داده است. از مضمون توضیحات مربوطه معلوم است که ایشان از خواندن کتاب مورد نظر بعدی عصبانی شده است که انعکاس یافتن بخش عمده آن مباحثات را بعنوان گذشتن از خط قرمز و قابل تعقیب قانونی تلقی کرده است. ایشان در آن مورد نوشته است که «انتشار علنی آن دست نوشته ها نادرست، غیر اصولی و به بازیچه گرفتن تصویر و جایگاه حرمت سیاسی و شخصی شرکت کنندگان در آن جلسه، بویژه در باره فواد، محمد حسین کریمی و طیب روح الهی» است. او ادامه میدهد که «آنها عملاً حضور ندارند تا "امروز"، قضاوت خودشان را در باره کمبود و نقصان آن قدمهای نارسا به اطلاع جامعه برسانند.»

به نظر من انتشار علنی مباحث «کنگره اول کومه له»، با وجود کمبودها و نواقصی که در چگونگی انتشار آن بچشم میخورد، در مجموع اقدام درستی بوده است. و تا آنجائیکه به محتوای آن کتاب و یا عبارتی دیگر، به مضمون مباحث «کنگره اول کومه له» مربوط است، هر خواننده ای میتواند بدور از تفسیر دیگران در مورد آن مباحث، مستقیماً با دیدگاه سیاسی حاکم بر آن «کنگره» و یا با نظرات و شیوه نگرش هر یک از شرکت کنندگان در آن، آشنا شود. بنابراین هر خواننده ای با خواندن آن کتاب در دو زمینه جدا از هم میتواند ابراز نظر کند. یکی در مورد چگونگی ویراستاری آن مباحث است و دیگری در مورد محتوای آن مباحث میباشد که در اینمورد بایستی شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه در آن برهه از زمان را هم در نظر گرفت. اما لازم به یادآوریست که در قضاوت نسبت به پتانسیلها و کارائی های مبارزاتی هر یک از شرکت کنندگان در آن «کنگره» نمیتوان صرفاً به مباحث آن نشست بسنده کرد. چرا که انتزاع کردن مباحث آن «کنگره» از کل فعالیتهای مبارزاتی هر یک از شرکت کنندگان در آن، و صرفاً مبنا قرار دادن آن مباحث بعنوان یگانه معیار قضاوت، آنهم بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و اجتماعی موجود در آن زمان، نتیجه درستی بیار نخواهد آورد. البته مباحث جاری در آن کنگره به سهم خود در زمره یکی از معیارهای اساسی بحساب خواهند آمد.

من در این نوشته خواسته ام به مضمون و محتوای مباحث «کنگره اول کومه له» بپردازم. چرا که پرداختن به آن موضوع، کار و انرژی معینی را می طلبد که آن نیز در ظرفیت این چنین نوشته ای نمی گنجد. بنابراین در این نوشته عمدتاً در دو زمینه ابراز نظر کرده ام. 1 - در مورد چگونگی انتشار علنی آن مباحث 2 - در مورد چگونگی شیوه برخوردیکه در نوشته اخیر دوست عزیزم ایرج فرزاد، بچشم میخورد. علت پرداختن من به نوشته ایشان از آن جهت بوده است که او خود آن نوشته را در ارتباط با چگونگی انتشار یافتن آن کتاب و همچون ضمیمه ای بر آن بحساب آورده است. در این مورد ایشان در قسمت آخر نوشته اش چنین ذکر کرده است "حال که جامعه علیرغم میل من با سوء نیت و سوء استفاده از غیبت و مرگ فواد، محمد حسین کریمی و طیب روح الهی، با این رفتار غیر متمدنانه روبرو شده است و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته است، بگذار، قضاوت و روایت من را هم بداند و بخواند؛"

باتوجه به توضیحات فوق، به نظر من انتشار علنی بخش مربوط به «انتقاد و انتقاد از خود» آن جلسات، **بدانصورتیکه در آن کتاب گنجانیده شده اند**، نمیتواند بعد از گذشت 37 سال از آن تاریخ، بهره چندان به مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه تودهای کارگر و دیگر اقشار زحمتکش برساند. چرا که؛ آن بخش معین از مباحث «کنگره اول کومه له» گرچه خود حاوی جهت گیریهای سیاسی ایست که آنها نیز در مجموع همسرخ و مکمل مضامین بخش های آخر آن مباحثات میباشد، اما در آن بخش معین مطالب مشابه و تکراری بسیاری بچشم میخورند، که درج آنها بهمان صورت زائد بوده و باعث حجیم شدن کتاب شده اند. ضمناً شیوه ایکه بعنوان «انتقاد و انتقاد از خود» در آن بخش معین از مباحثات بکار رفته است، امروزه و بعد از گذشت 37 سال از آن تاریخ، بنا به دلایل مشخصی منسوخ شده است و بکار گرفته نمیشود. بنابراین ارزش این بخش معین از مباحثات مربوطه نمیتواند همسنگ با ارزش بخشهای آخر همان مباحثات باشد. باین وجود آن بخش از مباحثات آن کنگره به همراه سایر قسمتهای مربوطه همگی باهم و در حد خود دارای ارزش تاریخی معینی میباشد. و به نظر من انتشار علنی آنها کار درستی بوده است.

نظری بر نوشته کاک ایرج: دوست عزیز ایرج فرزند در نوشته ای که فوقاً عنوانش معرفی شد، از دوجنبه در مورد کتاب منتشره فوق الذکر ابراز نظر کرده است. 1- از جنبه حقوقی 2 - از جنبه سیاسی

1- **از جنبه حقوقی:** از لحاظ حقوقی ایشان مدعی هستند که فقط او و دیگر افراد باز مانده از شرکت کنندگان آن نشست، حق انتشار و یا حق نظر دادن در مورد چگونگی انتشار آن مباحث را دارند. تا اینجای قضیه نظر ایشان درست است. اما بایستی در نظر گرفت آنچنان حقی مجتمعاً به تمامی آن تعداد از بازماندگان تعلق دارد و هر یک بطور انفرادی نمیتواند از آن برخوردار باشد. ضمناً ایشان در نظر نگرفته اند که ضمانت اجرای ضوابط حقوقی، وجود قوانین و مقرراتی مدون و یا عرفی ایست که همگی به آن پایبند باشند. در مورد چگونگی استفاده از صور تجلسات « کنگره اول کومه له »؛ اولاً مقررات توافق شده ای بصورت مدون وجود نداشته است. از لحاظ عرفی هم افرادی باز مانده از جمع شرکت کنندگان آن نشست، بدون اجازه دیگری، هر وقت که خواسته اند، بنا به مصلحت حزبی که در آن فعالیت داشته اند، بخشهایی از مضامین آن مباحث را انتشار داده اند. ثانیاً کاملاً معلوم است توافق شما چند نفر باز مانده بر سر چگونگی انتشار آن مباحثات، مستلزم چهار چوبی از تفاهم سیاسی شما با همدیگر میباشد. از طرفی دیگر به همگان ثابت شده است که شما چند نفر در طی چند دهه ی اخیر نتوانسته اید از لحاظ سیاسی در هیچ موردی به توافق برسید. ضمناً وجود دستنوشته های مربوط به آن نشست ارثیه شخصی هیچ فردی نیست. بلکه سندی تاریخی متعلق به جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبی است. بنابراین انتظار از به توافق رسیدن شما چند نفر درآمورد، بمعنی موکول به محال کردن انتشار علنی آن مباحث میباشد.

2 - **از جنبه سیاسی:** کاک ایرج از لحاظ سیاسی، در دو جهت به کتاب منتشره مربوط به مباحث « کنگره اول کومه له » ابراز نظر کرده است. ایشان از جهتی چگونگی اقدام ویراستاران را و انگیزه آنها در اقدام به آن کار را تفسیر کرده است و از جهتی دیگر در مورد مضمون مباحثات آن « کنگره » بطور ناقص و مبهم، ابراز نظر کرده است. در هر دو مورد ایشان با برخوردهایی شخصی و گاه غیر سیاسی و نادرست، نظراتش را بیان کرده است. این چنین شیوه برخورد از جانب ایشان صرفاً منحصر به نوشته اخیرش نبوده است. بلکه ایشان مدتهاست که در نوشته هایش به چنان شیوه ای پایبند مانده است. من همانطوریکه فوقاً هم نوشتم نمیخواهم به مضمون مباحث « کنگره اول کومه له » بپردازم. لذا در پرداختن به نوشته کاک ایرج صرفاً شیوه برخورد ایشان را بصورت ذیل مدنظر قرارخواهم داد. در این مورد لازمست بعد از رویکردی اجمالی به جایگاه چند سازمان و احزاب ایرانی در جامعه، ادعای رامستدل سازم.

با نگاهی گذرا به تاریخ یک قرن گذشته مبارزات احزاب و سازمانهای چپ ایرانی، معلوم میشود که هر یک از آنها متأثر از شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود در دوره خود، توانسته اند در حد توانائی های فکری و استعداد در انجام کارهای عملی- سیاسی، پایگاهی اجتماعی وسیع، محدود و یا بسیار کم و نا چیز، بیابند. از میان آنها تعدادی توانستند در دوره های طولانی بطور وسیعی در رأس مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه کارگران و اقشار زحمتکش قرار گیرند. در این مورد میتوان حزب توده و بدرجات کمتری کومه له را نام برد. بعضی هم مثل سازمان چریکهای فدائی خلق در مقطع بسیار کوتاهی به یکباره درخشیدند (در دوران انقلاب 57) و زمانی کوتاه توده های وسیعی از مردم ایران را به دنبال خود کشیدند و سپس منزوی شدند.. تعدادی هم که هر یک از آنها بصورت گروه کوچک روشنفکری و بدون اینکه در جلب سمپاتی مردمی نسبت بخود موفق بوده باشند، طی دوره های کوتاه و یا نسبتاً بلند صرفاً در عرصه تئوریک فعالیتهایی داشتند و نهایتاً آنها هم از بین رفتند و هیچ اثری بعنوان سازمان و یا تشکیلات مبارزاتی، از آنها باقی نماند. لذا در طی دوره های متفاوت تاریخی، هر یک از احزاب و سازمانهای چپ در ایران، پس از دوره ای از فعالیت منزوی شده و یا بکلی از بین رفته است و جای به دیگری داده است. مسلماً هر یک از آن احزاب و سازمانها در حد خود دارای نقاط قوت و وضعی بوده اند و یامیباشند. اما اعقاب هر یک از آنها بدون توجه به نقاط قوت و جنبه های نیک از خصوصیات مبارزاتی حزب و یا تشکیلات ماقبل، و بدون بهره گیری از آنچنان محسناتی، صرفاً بر اشتباهات، انحرافات و یا سیاستهای غلط حزب ماقبلش چشم دوخته و نتیجتاً قلم قرمزی بر تمامی خوبی و بدی های آن حزب و یا سازمان کشیده است و خود در صدد ساختن " عمارتی نو" برآمده است. اما پس از مدتی فعالیت، او هم با وجود خوبی و بدی های مبارزاتی رفته است " و منزل به دیگری " سپرده است. و این روایی است که سالهای سال است چپ در ایران همواره و هم اکنون آنرا در پیش گرفته است. و هر سازمان و یا حزبی با نفی کامل تشکیلاتهای ماقبلش خود را منجی کارگران و زحمتکشان و نجات دهنده بشریت قلمداد کرده است. سخن کوتاه در این

مورد این که؛ هر حزب و سازمان چپ ایرانی با نفی کامل دیدگاهها و عملکردهای احزاب و سازمانهای ماقبلش، خود را مظهري از عقل کل تلقی کرده و خواسته است همه چیز را از نو و صرفاً از راه تجربه بدست آورد. که این خود نیز چشم بستن برروال تکاملی پدیده های اجتماعی است و هیچ ربطی به نفی دیالکتیکی پدیده ها که این نیز همواره نتیجه ای مترقی تر و متکامل تر بیار آورده است، ندارد. متأسفانه دود این خود بزرگ بینی ها و بالا نشینی های کاذب بچشم کارگران و اقشار زحمتکش رفته است و درحد خود به مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران و منجمله درکردستان، لطمه زده است. دراین میان رقت انگیزترآن بوده است که دیدگاه نفی گرایانه حاکم بر دست اندرکاران رده بالای آن سازمانها، اغلب همراه با برخوردهای شخصی به همدیگر، بوده است. از این بابت حتی نمونه هایی از اسلحه کشیدن اعضای دو سازمان چپ، بر روی همدیگر، کتک کاری کردن و فحاشی و توهین به همدیگر، هم دیده شده است.

با توجه به کلیاتی که فوقاً ارائه شد و بر اساس آگاهی کمابیشی که از وضعیت هر یک از سازمانهای چپ ایرانی کسب کرده ام، تحلیلاً نظرم آنست که سنت نفی گرایانه همواره همراه با برخوردهای شخصی و سیاسی غیر متمدنانه، بوده است. و این خود نیز صرفاً محدود به برخوردهای ناسالم دو و یا چند سازمان و حزب سیاسی بهمدیگر نبوده است بلکه چنان سنتی کما بیش در درون هر یک از تشکیلاتهای چپ ایرانی و منجمله کردستانی، به گونه های مختلف عمل کرده است. این سطح از نفی گرائی همیشه همراه با خود ستائی و غلو شخص و یا سازمان نفی کننده نسبت به ظرفیتهای و توانائی های خود بوده است. به نظر من پایه اصلی این سنت نامطلوب بیشتر از شیوه مبارزه لنینی ارث برده است. اما سنت نفی گرائی در مقطعی از دیدگاه مائو هم تأثیر پذیرفت و دامنه کارکردش گسترش یافت و از محدوده برخوردهای ناسالم سازمانهای جداگانه به همدیگر و یا برخورد شخصی اعضائی در درون یک سازمان به همدیگر، فراتر رفت و این بار هر فرد مبارز و آزادیخواه و عدالت طلبی، در بازنگری فعالیتهای مبارزاتی خود بدون توجه به جنبه های مثبت و محسنات مبارزایش، (و یا شاید با فرض گرفتن وجود آنها) صرفاً به بیان ضعفها و نارسائی هایش می پرداخت . کلاً اینکه؛ نه شیوه نفی کردن دیگری و غلو کردن در مورد خود و یا نه شیوه نفی گرایانه «انتقاد و انتقاد از خود» هیچکدام صرفاً نمیتوانند معرف کل پتانسیلهای فکری، خصائل آژیتاتوری و یا نشانگر چگونگی رهبری کردن و مدیر بودن فردی و یا سازمانی در عرصه مبارزات توده ای و علنی باشند. بلکه واقع گرائی حکم میکند که هر شخص و یا سازمانی را در طول تمامی پروسه و یا پروسه های مبارزاتیش، قضاوت کرد. مسلماً مضمون یک کنگره و یا یک اظهار نظر هر فردی هم، هر یک در حد خود میتواند بعنوان سر نخ در قضاوت نقش ایفاء کند.

مضمون مطالب فوق به گونه ای با محتوای نوشته کاک ایرج و یا شیوه برخورد سیاسی ایشان، چه به هنگامیکه او یکی از فعالان اصلی سازمان اولیه « کومه له » بود و چه بعد از پیوستنش به حزب کمونیست کارگری، کاملاً مربوط میباشد. اگر ایشان در آن زمان (همراه دیگر رفقای در کومه له)، با نادیده گرفتن جنبه های مثبت و پتانسیلهای مبارزاتیش، صرفاً بر نارسائی ها و ضعف های خود انگشت مینهاد و در مورد شان مبالغه هم کرده بود. اما او بعد از پیوستنش به حزب کمونیست کارگری و تا کنون، از طرفی به نفی کردن پتانسیلهای مبارزاتی گذشته خود و کومه له آنزمان پرداخته است و از طرف دیگر در مورد دیدگاه و سیاستهای حزب کمونیست کارگری (بهنگامیکه تحت رهبری زنده یاد منصور حکمت بود) غلو کرده است و آنها را بی نقص جلوه داده است. مسلماً شیوه برخورد نفی گرایانه ایشان همیشه همراه با نادیده گرفتن « تصویر و جایگاه حرمت سیاسی و شخصی » فرد و یا افرادی هم بوده است. و در این مسیر ایشان همواره کوشیده است از رفتارهای ناپسندیکه از خود و یا از هم نظرانش در حزب کمونیست کارگری سرزده است چشم پوشی کند. مواردیکه او در نوشته اش، به درست و یا به غلط به افراد شرکت کننده در نشست موسوم به « کنگره اول کومه له » نسبت میدهد، نمونهائی هستند که خود او در حزب کمونیست کارگری و یا دیگر هم نظرانش در آن حزب بارها مشابه آنها را تکرار کرده اند. در اینمورد لازمست با استفاده از عناوین بکار رفته در نوشته اخیر ایشان به ذکر نمونه هایی بپردازم .

ایشان در نوشته اخیرش در رابطه با « کومه له » آنزمان به مواردی چون " تواب سازی از نزدیکترین یاران سالهای سال " و " انتقام گرفت از رفقای خود" و " به گریه انداختن آنها یکی پس از دیگری" و یا از " تصفیه " کردن اعضا و فعالین تشکیلاتی و غیره و غیره اشاره کرده است. مسلماً انجام چنان مواردی از جانب هر حزب و سازمان و یا هر فردی و در هر زمانی، مذموم است و بایستی محکوم شوند. اما قضاوت در مورد صحت و سقم وجود این نمونه ها و موارد دیگر این چینی که کاک ایرج در نوشته اش به کومه له اولیه نسبت میدهد و میخواهد آنها را ناشی از دیدگاه و رفتار کاک فواد تلقی نماید، اساساً وظیفه کسانی است که در آنزمان همراه کاک فواد مبارزه کرده اند و اکنون در قید

حیات میباشند. اگر صحت و سقم ادعای کاک ایرج درباره نمونه های فوق الذکر به اظهار نظر چند نفر معدودی که در آن زمان همراه کاک فواد بوده اند، بستگی دارد، ولی برعکس آن امروز صد ها نفر از اعضای سابق و یا کنونی حزب کمونیست ایران موجودند که هر یک به نحوی شاهد برخورد های ناپسند و غیراصولی طرفداران حزب کمونیست کارگری، در دوره جدائی « کانون کمونیسم کارگری» از حزب کمونیست ایران، بودند (که یکی از آنها خود من هستم) و لازمست در مورد همان رفتارهای ناپسند، اظهار نظر کنم (توضیح اینکه این اولین باری نیست که من در این مورد مطلبی ارائه داده ام) و در آن راستا لازمست پاره ای از عملکردهای حزب کمونیست کارگری را چه در دوره جدا شدنش از حزب کمونیست ایران و چه در سالهای بعدی فعالیتش را مد نظر قرار دهم.

من خود نیز در گذشته مدتی در صفوف کومه له و بعداً در درون کومه له و بنام حزب کمونیست ایران فعالیتی داشته ام. و شاهد وقوع اغلب نمونه هائیکه ذکر خواهم کرد بوده ام. در مقطعی از فعالیت حزب کمونیست ایران که مربوط به سالهایی در حوالی 1990 میلادی میشد، اختلاف نظرهایی در درون حزب کمونیست ایران بوجود آمد و تعدادی از رهبران در بالاترین سطح رهبری حزب فراکسیونی را، در مقابل با بخش دیگر از رهبرانیکه در همان سطح قرار داشتند، تشکیل دادند. در نتیجه اعضای حزب کمونیست ایران در آن زمان به دودسته، یا بطور دقیق تر به سه دسته تقسیم شدند. از میان آنها دسته ای به طرفداری از رهبرانیکه نام " کانون کمونیسم کارگری" را بر جمع خود نهاده بودند، به مخالفت با دسته ای دیگر از رهبران حزب که جمعشان در آن زمان تحت عنوان " کمیته رهبری" خوانده میشد، برخاستند. تعدادی دیگر از اعضای حزب بصورت جماعتی منفرد و جدا از هم همچون دسته بی طرفی بودند که هر کس بنا به دلائل مختص بخود، به هیچکدام از آن دو دسته نگرویده بود. رهبران و اعضای هم نظر وابسته به هر یک از آن دودسته خود را « خودی ها» می نامیدند و آن دگر را همچون « غیر خودی» بحساب میآوردند. بدانصورت مبارزه ای « ایدئولوژیکی» بر بستری از عملکرد سنت نفی گرایانه همراه با برخوردهای شخصی و شخصیت شکنی ها، در درون حزب کمونیست ایران و کومه له شروع شد و ادامه آن به دوره بعد از جدائی « فراکسیون کمونیسم کارگری» و تشکیل حزب کمونیست کارگری هم، کشانده شد. در دوران قبل از جدائی ها برخورد های نفی گرایانه عمدتاً از جانب « فراکسیون کمونیسم کارگری» و طرفدارانش، صورت میگرفت. و هواداران طرف مقابل را در موضعی دفاعی قرار میداد و آنها هم بمنظور «دفع حمله» در صدد انجام برخوردهای لفظی «شخصیت شکنانه» بر میآمدند. نمونه های بارزی از آن برخوردها را تحت عناوینی که کاک ایرج در نوشته اش بکار برده است، بر میشمردم.

"انتقام گیری" و "به گریه انداختن رفقای خود": پلنوم شانزدهم حزب کمونیست ایران در فضای حاصل از ارائه نظرات « کانون کمونیسم کارگری» برگزار شد. در آن شرایط حزب کمونیست ایران به همراه تمامی ارگانهایش و منجمله کل پیشمرگان کومه له که بیش از نود درصد اعضای آن حزب را تشکیل میدادند، به پشت مرزهای ایران و درون خاک عراق رانده شده بود. در آن شرایط، آن حزب نه از لحاظ نظامی به دستاورد مورد دلخواهش رسیده بود و نه در عرصه فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی در درون جامعه ایران، موفقیتی بدست آورده بود. تا آن زمان نظرات مثلون و متضاد و سترونی که از طرف منصور حکمت، تحت عنوان « سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر و یک سری سیاست های دیگری در مورد چگونگی سازمان دادن کارگران و.....» ارائه شده بودند، کلاً راهنمای عمل آن حزب (بفرض اینکه اگر عملی توانسته بود صورت گیرد) در عرصه فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی در جامعه ایران، بودند در آن شرایط حزب کمونیست ایران موفقیتی بدست نیآورده بود و دیوار برلین و نظام شوروی هم در حال فروریزی بودند. در آن چنان وضعیتی میبایستی با بازبینی واقع گرایانه ای از عملکردها و سیاستهای حزب کمونیست در طی چند سال گذشته اش، جنبه های مثبت فعالیتها، خاطر نشان میگردد و ضعفها و علل مربوط به عدم موفقیتها هم مشخص میگردد. اما برخلاف هر باز بینی واقع گرایانه ای، زنده یاد منصور حکمت میگفت هر چه را که او گفته و نوشته کاملاً درست و بی نقص بوده است. ولی گویا سایر افراد رهبری و کادر های حزبی ضمن موافقتی ظاهری با آنها، در صدد اجرایش بر نیامده بودند. او طبق اصطلاحی که بکار میگرفت « من همفکر میخوام نه موافق». در فضای حاصل از جریان چنین بحثهایی بود که پلنوم شانزدهم حزب کمونیست ایران با شرکت تعدادی از اعضای رهبری حزب و « کانون کمونیسم کارگری» و منجمله زنده یاد منصور حکمت، در یکی از شهرهای اروپائی، برگزار شد. در آن پلنوم که فضائی همچون دادگاههای دوره استالینی بر آن حاکم شده بود، تعدادی از رهبران حزبی با اشاره به نمونه هایی از موضع گیری ها و فعالیتهای گذشته خود، میکوشیدند ثابت کنند که صادقانه فعالیت کرده و در راه اجرای

نظرات منصور حکمت قدم برداشته بودند. از آن میان چند نفری حتی حرفهایشان را با بغض درگلو و یا حالت گریه و تضرع بیان میکردند. در اینمورد تأسف بارتر آن حالتی بود که منصور حکمت آن افراد را مسخره کرده و شکلکی از بغض کردنهایشان را از خود درآورده بود.

جنبه رقت انگیز آن برخوردهای نادرست زمانی برملا شد که مباحث آن پلنوم همراه با تمامی جزئیاتش بصورت نوارهایی ضبط شده نه اینکه فقط در میان کل اعضاء و هواداران حزب کمونیست ایران پخش کردید بلکه آنها را به دست کسانی از اهالی شهر سلیمانیه، که در آنزمان به ایده کمونیزم کارگری گرایش داشتند ولی هیچگونه رابطه ای تشکیلاتی با حزب کمونیست ایران نداشتند، میرسانیدند. خوانندگان این سطور لازمست توجه کنند که تا آنزمان که در حدود هفت الی هشت سالی از عمر حزب کمونیست ایران میگذشت، هیچگاه مباحث مربوط به کنگره ها و کنفرانسها، و پلنومهای آن حزب و یا کومه له بصورت کامل و ضبط شده بر روی نوار در اختیار اعضای آن تشکیلات گذارده نمیشد. اکنون لازمست از کاک ایرج عزیز بپرسم آیا "انتشار علنی صحبتهای آن پلنوم نادرست، غیر اصولی و به بازیچه گرفتن تصویر و جایگاه حرمت سیاسی و شخصی شرکت کنندگان در آن جلسه" بود یا نه؟ و چرا در مورد بکارگیری چنان روشی ایرج عزیز تا کنون دم فرو بسته است؟

"**تواب سازی از نزدیکترین یاران سالهای سال**": نمونه دیگر از انعکاس همان سنت تاریخی موجود و ناپسند، شیوه "تواب سازی از نزدیکترین یاران سالهای سال" توسط اعضای طرفدار «کمونیزم کارگری» در جلساتی علنی بود که گاه در مقرر عمومی هر یک از ارگانهای موجود در اردوگاههای کومه له برگزار میشد. در چنان جلساتی اعضایی از طرفداران "کمیته رهبری" که تغییر موضع میدادند، میبایستی در حضور جمعی متشکل از دهها نفر به گونه ای اقرار میکردند که در طرفداری از «کمیته رهبری» اشتباه کرده اند و به مواضع «کانون کمونیزم کارگری» ایمان آورده اند.

ایرج فرزاد یکی از نقالان «تاریخ شفاهی»: مدتها پیش در یکی از سایتهای مربوط به احزاب کمونیست «کارگری» صحبتهای ضبط شده بر روی نوار (و یا شاید نوارهایی) را منتشر کرده بودند و من تمامی آن مباحث را گوش دادم. آن مباحث تحت عنوان «تاریخ شفاهی» و در حضور منصور حکمت، طی جلساتی ارائه شده بودند. در یکی از آن جلسات کاک ایرج عزیز در حضور منصور حکمت با شیرین زبانی مختص بخود مشغول بازگویی جنبه های از چگونگی رفتار زنده یاد طیب عباسی در زندان بود. ایشان ضمن گفته هایش سعی میکرد حالات طیب را بهنگام انجام کار سیاسی «توضیح و افقاع» با یکی از زندانی ها، مجسم سازد و درضمن آن چگونگی مضمون کار سیاسی ایشان را هم بمسخره میگرفت. من قصد ندارم در این نوشته عین گفته های ایرج عزیز در مورد زنده یاد طیب را باز گو کنم. چرا که مضمون آن مباحث تحت عنوان «تاریخ شفاهی» بر روی نوار ضبط شده اند و در سایت انترنتی مربوطه بصورت علنی قابل پخش است. اما بدین وسیله خطاب به ایرج عزیز میخوام بگویم که شما کادر های کمونیست کارگری، سالها قبل اقدام به انتشار علنی مباحث «کنگره اول کومه له» تحت عنوان "تاریخ شفاهی"، اما به رویه مختص بخود، کرده بودید. ولی آیا در آن زمان چرا جنابت به این فکر نیفتادید که چنان کاری "نادرست، غیر اصولی و به بازیچه گرفتن تصویر و جایگاه حرمت سیاسی و شخصی" مبارزانی همچون زنده یاد طیب عباسی است. او که بقول خود شما، در آن زمان "عملاً حضور نداشت" تا در مورد آنچه که در باره اش میگفتی به قضاوت بنشیند.

کاک ایرج فرزاد مبارز قدیمی و زندان کشیده دوران خفقان شاهی، فردی که از سن نوجوانیش تا بحال در راه کسب آزادی و عدالت خواهی مبارزه کرده است، در نوشته ای که تحت عنوان «**یک توضیح ضروری در باره انتشار علنی صورتجلسات کنگره اول کومه له**» انتشار داده است، علاوه بر نقد از عملکرد ویراستاران انتشار علنی مباحث «کنگره اول کومه له» به انتقاد از مضمون آن مباحث نیز پرداخته است. این نیز حق ایشان و حق هر یک از اعضایی که چه در آنزمان و چه بعدها مدتی را در صفوف کومه له مبارزه کرده اند و یا حق هر کارگر و زحمتکشی که کومه له بنام دفاع از حق آنها مبارزه کرده است، میباشد. گذشته از همه اینها هر فردی در جامعه متمدن و آزاد بحکم آزادی عقاید و بیان محق است که در مورد هر موضوعی و منجمله گذشته کومه له اظهار نظر کند و یا به نوعی به آن بپردازد.. کاک ایرج از فرط عصیانیت فراموش کرده است که تعدادی از برادران و خواهران کاک فواد همگی به اعتبار بسر بردن عمری در صفوف مبارزاتی کومه له و به اعتبار آزادی بیان و عقاید، از حق پرداختن به مسائل و گذشته کومه له و

کاک فواد برخوردارند. گویا از دید کاک ایرج پرداختن آنها به مسائل کومه له و گذشته کاک فواد، صرفاً بعلت روابط خونی و عاطفی شان با کاک فواد بوده است. و این نیز از نظر ایشان بعنوان "حق وراثت اسلامی و مذهبی و سنتهای عشیره ای و ایلیاتی و مناسباتی که در میان جریانات ناسیونالیستی و گردی حاکم است"، تعبیر شده است.

تصفیهٔ اعضاء توسط حزب کمونیست کارگری

ای کاش کاک ایرج عزیز در نوشته اش به انعکاس موارد غیر واقعی و ناپسند فوق الذکر، بسنده میکرد و در نگارش دیگر قسمتهای نوشته اش از احساسات بدور میماند و در انعکاس دادن آنها تعمق بیشتری مینمود. اما متأسفانه چنین نشده است و ایشان در آن نوشته به "تصفیه شدن اعضاء در درون «کومه له اولیه» هم اشارات ناقص و مبهمی کرده است. قضاوت دقیق در اینمورد اولاً مستلزم بیان حقایق از زبان تمامی افرادیست که در قید حیات هستند و در سال 1357 در زمره "تصفیه شدگان و یا "تصفیه کنندگان" بودند. ثانیاً بایستی شرایط خفقان سیاه حاکم بر جامعه ایران آنروزی را هم در نظر گرفت. لذا من در این مورد بعلت عدم اطلاع کافی از آن جنبه از رفتار مبارزین آنزمان «کومه له» از اظهار نظر قطعی خود داری میکنم. اما تا آنجائیکه با اظهار نظرات کتبی و یا شفاهی تعدادی از آن افراد آشنا شده ام، از گفته و نوشته هایشان چنین برمیآید که گویا بعلت سرزدن رفتار هائی از جانب تعدادی از همسنگران آنزمان رفقای کومه له، بقیه فعالین «تشکیلات» در حضور آن دسته از رفقای خود، فعالیت تشکیلات مربوطه اشان را ملغی و منتفی شده، اعلام میکنند. البته گویا آن افراد هم که در زمره مبارزین آنزمان جامعه خود بودند، اقدام به ایجاد تشکیلاتی مختص بخود نموده و پس از دوره ای فعالیت مبارزاتی، بعد ها دوباره به فعالیت مشترک با رفقای دیرینه اشان در درون کومه له ادامه دادند. البته در مورد آنچه که در آن زمان و یا اکنون بغلط و یا درست "تصفیه کردن" نامیده شد و یا میشود، کاک فواد در جلسات «کنگره اول کومه له» صریحاً از آن انتقاد کرده بود. اما اینکه کاک ایرج بعد از گذشت 37 سال چرا آن جنبه مشخص از انتقاد کاک فواد را قبول ندارد و میخواهد از آن پیراهن عثمانی هم بسازد، بایستی علت آنرا ناشی از موضع سیاسی دو گانه در نزد کاک ایرج جستجو کرد. ایشان در نوشته اخیرش از "تصفیه شدن اعضاء از کومه له اولیه اظهار نظر میکند اما در مورد اعمال مشابهی که توسط هم نظرانش در حزب کمونیست کارگری صورت میگرفت، او همواره سکوت کرده است. نمونه مشخص از این بابت مربوط به تصفیه کردن تعدادی از اعضاء حزب کمونیست ایران توسط آقای حمید تقوایی بود. ایشان در همین فضای سیاسی نسبتاً آزاد موجود در کشور سوئد و بدور از خفقان دوران شاهی در ایران، در جلسه ای حزبی متشکل از دهها نفر از اعضاء حزب که تعدادی از آنها پیشمرگانی بودند که در جبهه های جنگ با نیروهای جمهوری اسلامی، عضو و یا اعضاء از بدنشان صدمه دیده و یا فلج شده بود، به "تصفیه تعدادی از آنها (به علت مخالفت کردن با او و انتقاد کردن از سیاستهای حزب)، پرداخته بود و حکم اخراجشان را طی چند روز برایشان فرستاده بود. مسلماً حاضرین در آن جلسه و بخصوص "تصفیه شدگان" کلام آن جناب را فراموش نکرده اند که گفته بود چراغها را خاموش میکنیم تا هر که رودر و ایسی میکند خود از جلسه خارج شود و گرنه خودمان او را اخراج میکنیم» (نقل به معنی). آن واقعه در فضای حاصل از ارائه بحثهای مربوط به «کانون کمونیزم کارگری» اتفاق افتاد و در آن زمان منصور حکمت در قید حیات بود و از چگونگی آن تصفیه ها کاملاً اطلاع داشت. ولی نه ایشان و نه افرادی مثل کاک ایرج، هیچگاه در آن باره سخنی بر زبان نیاوردند.

نهایتاً لازمست خاطر نشان کنم که گرچه به بهانه پرداختن به مضمون نوشته کاک ایرج مطالب فوق ارائه شد، اما بایستی تأکید کنم که سنت مذمومی که فوقاً معرفی شد صرفاً توسط کاک ایرج بکار گرفته نشده است. بلکه آنچنان سنت نفی گرایانه ای تاریخاً در جامعه ایران نهادینه شده و به بخشی از فرهنگ مبارزانی هر یک از ما چپ ها در ایران و منجمله در کردستان تبدیل شده است. عملکردهای چنان سنتی همواره راه بر پلمیکهای سالم بسته است. و لازمست هر یک از ما با آگاهی از کارکردهای چنان سنتی خود را از آن بر حذر داریم.